

تجلیات روح ایران

زبان فارسی در هند

بقلم فاضل و شاعر هندی سید محمد هادی موچلی شهری

« با اینکه سلاطین و بزرگان ایران مانند دولتهای
 « کنونی اروپا، تشکیلات و بودجه‌های مخصوص برای
 « نشر زبان رسمی خود نداشتند و اساساً از وسایل و ترتیبات
 « استملاک بلاد چنانکه حالا مرسوم است بی‌خبر بودند
 « و هر جا را که فتح میکردند و ضمیمهٔ ملک خویش می
 « ساختند، اهالی را بترك زبان خود و قبول زبان فارسی
 « مجبور نمی‌نمودند باز می‌بینیم که زبان فارسی در همهٔ
 « ممالک مجاور ایران نفوذ بزرگی داشته و در ادبیات
 « این مملکتها وظیفهٔ مهمی را ادا کرده است و حتی در
 « مملکت ترکیه که هرگز زیر استیلای سیاسی ایران
 « نرفته و همیشه با وی در جنگ و ستیز بسر برده باز
 « زبان و ادبیات فارسی استیلا و نفوذ خود را مستقر
 « ساخته بوده است. این خود نشان میدهد که روح ایرانی
 « زندهٔ جاویدان است و يك فسون غریبی در تسخیر ارواح
 « و قلوب دارد که هر جا زمین مساعد می‌بیند مانند گل
 « بشکفتن می‌آغازد و هزاران مرغان خوش‌الحن را
 « شیفتهٔ آب و رنگ خود ساخته به عشق و ثرتم می‌اندازد!
 « بهمت چند نفر از فضلا که وعدهٔ معاونت داده‌اند
 « می‌خواهیم از این بعد مقاله‌هایی در بارهٔ نفوذ زبان فارسی
 « در مملکتهای همجوار درج کنیم و چندین آیت درخشان

«از تجلیات روح ایرانی پیش انظار خوانندگان ایران‌شهر

ایران‌شهر

«بگذاریم.»

تاریخ هند از حیث زبان، يك وضع رنگارنگ را پیش نظر می‌گذارد. زبان این مملکت در قدیم الایام اساساً بهاشا و سنسکریت بوده ولی بعدها اشغال اسلامیان بمجرای آن لطمه سختی وارد آورده آنرا بجانب معدومیت رهسپار گردانید تا اندازه‌ای که عصر آن سنه مزبور قابلیت بیشتر از زبانهای کلاسیک نمی‌دارد. چنانکه از تاریخ السنه تظاهر می‌کند سرچشمه زبانهای مزبور و هم زبان پارسی جمعیت آریین‌ها بوده. این گروه به جرگه‌های متعدد منقسم شده در سمت مختلف نقاط آسیا حرکت نمود. آنانیکه در ایران سکنا گرفتند زبانشان با ژند و یادی موسوم گردید و دیگرانیکه بهند آمدند بهاشا و سنسکریت را تولید نمودند. از همین رو می‌باشد که اگرچه زبانهای بهاشا و سنسکریت در یکطرف و زبانهای ژند و دی از طرف دیگر مختلف و متغایر با همدیگر بنظر می‌آیند ولی بیشتر از لغاتشان يك مأخذ را نشان میدهد.

آن اهلابی که بر اثر اشغال اسلامیان رخ داده از عهد محمود غزنوی و حمله‌هایش بجانب هند شروع می‌کند. چون محمود غزنوی پارسی زبان بوده و رفقایش هم در همین زبان محرف می‌زدند آهنگ این زبان شیرین بدو از هنگام ورودش بر گوش هندیها خورده آنها را بدان آشنا گردانید و بر اثر همچو پیش آمدی عده از متوسلان غزنوی در هند اقامت کرده شروع پروراندن این زبان شیرین نمودند.

نصرالدین که یکی از شاهان خانواده غلامان بوده با زبان پارسی بستگی فوق‌العاده میداشت و عرفاء دربار خودش را وادار می‌نمود که تألیف و تصنیف در همین زبان راه بیندازند.

طبقات ناصری که حالات ایران را هم شرح میدهد یکی از آنها بوده. امیر خسرو که از سر آمد شعرای هند بشمار میرفت در همین عهد زندگانی نموده. خلاصه بستگی این سلطان معارف پرور بزبان پارسی تا درجه بوده که برای دعوت نمودن سعدی شیرازی آدمهای بزرگ را بایران فرستاد ولی شیخ بنا بکبر سنی و تقاهت بدنی عذر خواسته برای حرکت تن ندادند.

سپس محمود شاه هم که از خانواده خلیجها علاقه داشت خودش را یکی از طرفداران و هواخواهان فارسی نشان داده مصمم شد که حافظ شیرازی را که معاصرش بود بدربارش دعوت نماید چنانچه از خدمتیانش چند نفر را با پول زیاد و پیشکشهای شایان برای آوردنش رهسپار نمود. حافظ بآرزوهای شاه لیسک گفته بجانب هند حرکت نمود ولی باد مخالفی سبب طوفان عظیمی گردیده جهازش را از سیر بازداشت و شاعر بترك گفتن سفری که در پیش داشت مجبور گردید. همین طور زبان مزبور بتدریج پیشرفت مینمود تا آنکه عهد سلاطین مغول رسیده ریشه‌اش پایه استحکام غربی نائل گردید و زبان مزبور بر حسب «الناس علی دین ملوکهم» چنان مطبوع طبایع آمد که هندوها هم بدان عادت کرده بستگی خودشان را به زبانهای ملی که عبارت از بهاشا و سنسکریت است ترك گفتند.

چون سلاطین مغول لذتی برای شعر هم داشتند بیشتر از شعرای ایرانی بهند جلب شده يك سبب فوق‌العاده برای لذت و مقبولیت پارسی و يك ریشه مهمی برای استحکامش پیدا گردید و ببلان ایرانی در هر نقاط هند شروع باوازه خوانی کرده دل‌های مردم را مجذوب می‌نمودند.

صورت شعرای ایرانی که در عهد اکبر و جهانگیر به هند

جلب شدند بدین قرار است:

حکیم سنائی، غزالی، عرفی، نظیری نیشاپوری، حزنی اصفهانی، قاسم گاهی، میلی هروی، جعفر بیگ قزوینی، خواجه حسین مروی، حیاتی گیلانی، شکبئی صفاهانی، امینی شاملو، صالحی هروی، محوی همدانی، صرفی ساوجی، قراری گیلانی، عتایی نجفی، ملا صوفی مازندرانی، جدائی مرزوی، وقوعی نیشاپوری، خسروی، قاینی، وفائی سیاحانی، شیخ ساقی، رفیعی، کاشانی، غیرتی شیرازی حائقی، سنجر کاشی، جذبی، تشبیبی کاشی، اشکی قمی، اسپری رازی، فهمی رازی، قیدی شیرازی، پیروی ساجی، کامی سبزواری پیامی، سید محمد هروی، قدسی کربلائی، حیدری تبریزی، سامری، فریبی شاپور، فسونی شیرازی، نادری ترشیزی، نوعی مشهدی، بابا طالب اصفهانی، دخیل اصفهانی، قاسم ارسلان مشهدی، غیوری حزاری، قاسمی مازندرانی، رهی نیشاپوری، از کتاب شعر المعجم که یک تألیف مهمی از علامه شبلی در زبان اردو می‌باشد استفاده نموده تشویقات عهد سلاطین مغل را که به پیشرفت زبان پارسی کلر نمایانی کرده ذیلاً درج می‌نمایم:

اکبر و جهانگیر که شخصاً اهل ذوق بودند شعرا هم در صدد همچو افکار آمدند که در موضوع شعر و شاعری یک حیات جدید بروز دهند و چون برای حصول تقرب در بارگاه دولتی هر شاعری میکوشید که گوی سبقت را در مقابل حریفش برآید مضمونهای بکر بخودی خود بمعرض وجود آمده کلامشان تا اعلا درجه ادبیت نائل گردید. اکبر اکثر بر گفته‌های اسانده تبصره می‌نمود و نقادان فن از حیث فکر رسایش تمجید میگفتند. یک وقتی یک نفر این شعر فغانی را:

مسیحا یار و خضرش هم‌کاب و هم‌عنان عیسی

فغانی آفتاب من بدین اعزاز می آید
پیش او خواند. اکبر عیناً مصرع ثانی را اینطور اصلاح کرد:

فغانی شهسوار من بدین اعزاز می آید
جهانگیر هم ذوق شعری در خودش تا آن اندازه داشت
که از یک مجتهد فن توقع میتواند بشود. هر چه در باب شاعر
تبصره نوشته هیچ ادبی نمی توانست چیزی بر آن بیفزاید. طالب
آملی نامدت مدید از مترسلین و درباریانش می بوده ولی بخطاب
ملك الشعرائی تا بهنگامی نازل نشد که اهلیقی ازین حیث برای
خودش پیدا نمود. چنانکه جهانگیر خودش در باب شاعر مزبور
همچو بقلم میدهد: «ددین تاریخ (سال چهاردهم از تخت نشینی)
طالب آملی بخطاب ملك الشعرا خلعت امتیاز پوشیده چون رتبه
سخنر از همکنان درگذشت در سلك شعرای پایتخت منتظم گشت».
بعدها چند شعر طالب آملی را خودش انتخاب داده که خود
شاعر بدین خوبی بی بآن نمی توانست برد.

در یک موقع، خانخانان این مصرع را:
بهر یک گل زحمت هر خار میاید کشید
برای محفل مشاعره طرح نمود. مراد صفوی و میرزا مراد هم
ددین زمینه شعرها ساختند چون مصرع. طرحی خیلی شکفته
بود. جهانگیر بالبدیهه این مطلع را:

ساعر می بر رخ گلزار می باید کشید
ابر بسیار است می بسیار می باید کشید
خواند. مصرع طرح مزبور از غزل جامی بوده. غزلش را تماماً
پیش نظر گذرانید ولی چون همین یک مصرع با رقت و اسلوب
شیرین بوده در ترك می نگارد:

«این مصرع ظاهر شد که از مولانا عبدالرحمن جامی است.

غزل او تمام بنظر در آمد غیر از آن مصرع که بطریق مثل زبان روزگار شده دیگر کلامی نساخته بغایت ساده و هموار گفته.

وقتی در مجلس دربار این شعر امیرالامراء:

بگذر مسیح از سر ما کشتگان عشق

یک زنده کردن تو بصد خون برابر است

خوانده شد. بر حسب خواهش جهانگیر همکنان درین مطرح

غزلها ساختند ولی جهانگیر شعر ملا مهر کن را پسند نمود و این

وقعه را در ترك بضبط تحریر آورده که ذیلاً درج می‌شود:

بتقریبی این بیت امیرالامراء «بگذر مسیح...» خوانده شد.

چون طبع من موزون است گاهی باخترار و گاهی بی اختیار مصراع

و رباعی یا بیقی در خاطر من سر میزند. این بیت:

از من متاب رخ که نیم بی تو یک نفس

یک دل شکستن تو بصد خون برابر است

به زبان گذشت. چون خوانده شد هر کس طبع نظمی داشت در

این زمین بیقی گفته گذرانید.

علی احمد مهر کن که احوال او پیش از این گذشت بدیهتاً

گفته بود:

ای محاسب ز گریه پیر همان بترس

یک خم شکستن تو بصد خون برابر است

بقیه دارد.



۴— هر کس در یکی از شهرها که ایران‌شهر وکیل ندارد

ده قر آبیونه پیدا و وجوه آنها را ارسال کند برای او سه دوره

ایران‌شهر با ده جلد انتشارات ایران‌شهر تقدیم خواهد شد.

